



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۲۵ شهریور ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: معنای کرامت - نظر اهل لغت - کلام صاحب مقایس و صاحب مفردات و ثمره آن -

جلسه: ۲

نتیجه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ما یک مقدمه‌ای را در جلسه گذشته عرض کردیم که متضمن دو مطلب بود؛ یکی اینکه چرا این بحث امروزه تبدیل به یک بحث مهم و تا حدودی چالشی شده، و دیگر اینکه پرسش‌های اساسی که در این درس باید به آنها پاسخ داده شود کدام است.

معنای کرامت

اولین مطلبی که لازم است به آن بپردازیم، معنا و مفهوم کرامت است.

نظر اهل لغت

۱. در کتب لغت فارسی مثل دهخدا، برای کرامت چندین معنا ذکر شده که عبارتند از: شرافت، عزت، انسانیت، شأن، مقام، درجه، رتبه، موقعیت، جایگاه، منزلت، نزهت از فرومایگی، پاکیزگی، احسان و بخشش، جوانمردی و سخاوت، حرمت، حیثیت، ارزش، بزرگواری.^۱ در این لغت‌نامه معانی مختلفی که در کتاب‌های لغت برای یک لغت ذکر شده، مخصوصاً اگر آن لغت ریشه عربی داشته باشد را جمع‌آوری کرده است؛ استعمالات را طبیعتاً مثل همه کتاب‌های لغت ذکر کرده است. ما کتاب‌های لغت عربی را که بررسی می‌کنیم، کثیری از این معانی را در آن کتاب‌ها می‌بینیم و هر کدام به برخی از معانی اشاره کرده‌اند و دهخدا همه این معانی را جمع کرده و بعضی معانی که مرادف یا مشابه آن هستند را هم اضافه کرده است.

۲. در برخی دیگر از لغت‌نامه‌های فارسی، کرامت را به معنای هوش هم دانسته‌اند؛ برخی از معانی مذکور در لغت‌نامه دهخدا در اینجا هم آمده است، مثل بخشندگی یا بزرگی. اما هوش هم در آن ذکر شده است؛ می‌گوید کرامت به معنای بخشندگی، بزرگی و هوش است.^۲ این در فرهنگ معین آمده است. من اینها را به عنوان نمونه عرض کردم که معلوم شود دامنه معنایی‌ای که برای کرامت ذکر کرده‌اند کجاست و اینها چقدر با هم قرابت دارد و چه بسا قدر مشترک دارند؛ ما بسیاری از اینها را می‌توانیم به جای هم به کار ببریم.

در کتاب‌های لغت عربی، از قدیمی‌ترین کتاب‌های لغت تا کتاب‌های متوسط و جدیدتر، برخی از همین معانی را البته نه به این تعدد و کثرت، ذکر کرده‌اند. من متن کتاب‌ها را نمی‌خوانم چون وقت می‌گیرد و فقط آدرس می‌دهم:

العین کرامت را به معنای شرافت دانسته است.^۳

۱. دهخدا، رقم ۱۶۰۷۰.

۲. فرهنگ معین.

۳. العین، ج ۵، ص ۳۶۸.

۳. لسان العرب ضمن اینکه به بعضی از معانی دیگر اشاره کرده، می‌گوید کریم اسم جامع برای همه چیزهایی است که از آن ستایش می‌شود. یعنی کسی که یک ویژگی‌هایی داشته باشد که به واسطه آنها مورد ستایش قرار بگیرد، به او کریم می‌گویند.^۱

۴. جوهری در صحاح اللغة کرامت را از ریشه کرم و ضد دنائت و پستی می‌داند.^۲ بعضی از کتاب‌های لغت این را به ضدش معنا کرده‌اند؛ ضد دنائت و پستی؛ یا مثلاً بعضی‌ها گفته‌اند ضد فرومایگی.

۵. ابن اثیر در نهاییه، کریم را اسم جامع برای انواع خیر، شرف و فضیلت معنا کرده است.^۳

۶. المحيط فی اللغة، کرامت را به معنای پاکیزگی دانسته است؛ چیزی که پاکیزه باشد، پاکیزگی و پسندیدگی.^۴

۷. طریحی در مجمع البحرین می‌گوید: «الکرم لا تستعمله العرب الا فی المحاسن الکثیره و لا یقال کریم حتی یظهر منه ذلک».^۵

سؤال:

استاد: کرم در حقیقت ریشه کرامت است؛ کرم بر وزن فرس، مشتقاتی دارد، اسم فاعلش را معنا کرده‌اند، اسم مفعولش را معنا کرده‌اند.

۸. مصباح اللغة می‌گوید «کرم الشیء کرماً نفس و عز فهو کریم و الجمع کرام و کرماً و الانثی کریمه و جمعها کریمات و کرائم؛ و کرائم الاموال نفائسها و خیارها و اکرمته اکراماً و اسم المفعول مکرم علی الباب و به سمی الرجل و یطلق الکرم علی السقح و کرتمه تکریماً و الاسم التکرمة و الکرم العنب».^۶ این مشتقات زیاد دارد و معانی هم مختلف است، اما اینجا مثلاً می‌گوید کرم بر صفح اطلاق می‌شود؛ این می‌شود همان بخشندگی.

۹. کتاب التحقیق فی کلمات القرآن می‌گوید: «أن الاصل الواحد فی الماده هو ما یقابل الهوان كما أن العزة ما یقابل الذلة و الکبر ما یقابله الصغر».^۷ آن وقت می‌گوید «فالكرامة عزة و تفوق فی نفس الشیء و لا یلاحظ فیہ استعلاء بالنسبة الی الغیر الذی هو دونه».^۷ به نظر ایشان که آخر هم روی این تأکید می‌کند، می‌گوید «فظهر أن الکرم ما یكون متفوقاً فی نفسه لیس له هوان و ضعف».^۷ اصل معنا به نظر ایشان مقابل هوان و ضعف است. ایشان می‌گوید مفاهیمی مثل جود، اعطاء، سخا، صفح، عظم، نزه، کون الشیء مرضیاً محموداً و کونه حسناً أو مصوناً أو غیر لئیم فمن آثار الکرامة و من لوازمه. ایشان می‌گوید کریم یک معنا بیشتر ندارد که همان ما یقابل الهوان است، مثل عزت مقابل ذلت. اما بقیه معانی از آثار و لوازم آن است. بخشی از این معانی را مثلاً کتاب العین گفته، بخشی را صحاح گفته ضد دنائت و پستی؛ لسان العرب هم تقریباً همان شرافت را گفته بود؛ العین هم همان شرافت گفته است.

۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۱۰.

۲. صحاح اللغة، ج ۵، ص ۱۹.

۳. نهاییه، ج ۴، ص ۱۶۶.

۴. المحيط فی اللغة، ج ۶، ص ۲۶۲.

۵. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۵۲.

۶. التحقیق، ج ۱۰، ص ۴۹.

۷. همان، ص ۵۳.

به هر حال کتاب‌های معتبر لغت، کرامت را عمدتاً به معنای همان شرافت و بزرگی یا بزرگواری دانسته‌اند. حالا ایشان می‌گویند ضد ضعف و پستی، ضد فرومایگی.

این معانی که در لغتنامه دهخدا آمده مشتمل بر معنای اصلی و آثار و لوازم آن است، همانطور که صاحب التحقیق هم به آن اشاره کرده، لذا مثل جود، اعطاء و امثال اینها، از لوازم و آثار شرافت است.

سؤال:

استاد: اگر کسی شرافت و بزرگی داشته باشد ... لازم مفهومی که نمی‌گویند؛ وقتی می‌گویند از آثار و لوازم، یعنی لازمه شرافت و بزرگی که در مقابل فرومایگی و پستی، لازمه‌اش این است که اهل جود و سخا باشد، اهل گذشت باشد، یعنی اینها واقعاً به نظر می‌آید اجمالاً حرف درستی است ... ما فعلاً در مقام این نیستیم که این استعمال حقیقی است یا مجازی، می‌خواهیم بگوییم معنای اصلی چیست. استعمال این لفظ در این معنا می‌توانیم بگوییم معنای اصلی؛ بن‌مایه کرامت همین بزرگی و شرافت است.

کلام صاحب مقایس

معجم مقایس اللغة این لغت را به صورت دو وجهی معنا کرده است. وی می‌گوید کرامت هم در شرافت در خود شیء استعمال می‌شود و هم در یک خلقی از اخلاق انسانی؛ می‌گوید «له بابان، احدهما شرفٌ فی الشیء فی نفسه أو شرفٌ فی خُلُقٍ من الاخلاق، یقال رجلٌ کریم و فرس کریم و نبات کریم و أکرَم الرجل إذا اتى باولاد کرام...»^۱ شرافت گاهی به شیء نسبت داده می‌شود؛ یعنی یک چیز و یک شیء خودش شرافت دارد؛ یک وقت به رفتار و یک اخلاق انسانی نسبت داده می‌شود. ما با این کار داریم؛ برای اینکه اگر این شرف به شیء نسبت داده شود، می‌تواند ثبات داشته باشد، می‌تواند ادعا شود که قابل تغییر نیست، موسمی و فصلی نیست. اما اگر به اخلاق نسبت داده شود و یک صفتی از صفات انسانی باشد، آن وقت قابل زوال و قابل تغییر است. این خیلی مهم است که ما اساساً بگوییم این شرافت دو وجه دارد؛ معنای شرافت معلوم است؛ در هر دو هم بالاخره یک قدر مشترک دارد؛ ما چه شرف را به خود شیء نسبت بدهیم و بگوییم خودش شرف دارد، شرفٌ فی الشیء فی نفسه یا شرفٌ فی خلقٍ من الاخلاق، بدون تردید اینها ضمن اینکه یک معنای مشترکی دارند، یعنی همان شرف و شرافت، اما این اگر در یک شیء تحصیل پیدا کند و حاصل شود و یا اینکه وصف یک خلقی از انسان باشد، اینها با همدیگر متفاوت است.

کلام صاحب مفردات

راغب اصفهانی به لحاظ شخص متصف به شرافت که آیا خداوند باشد یا انسان، بین اینها فرق گذاشته است. می‌گوید «الکرم اذا وصف الله تعالى به فهو اسمٌ لاحسانه و انعامه المتظاهر، نحو قوله فان ربي غنی کریم، و إذا وصف به الانسان فهو اسمٌ للاخلاق و الافعال المحدودة التي تظهر منه و لا یقال هو کریمٌ حتی یظهر ذلک منه»^۲. اگر وصف خداوند تبارک و تعالی قرار بگیرد، این می‌شود اسم برای احسان و انعام آشکار شده خداوند؛ چون خداوند که مطلق احسان و انعام است؛ منتها گاهی این آشکار هست و گاهی آشکار نیست. اگر آشکار شود، کرم اسم برای احسان و انعام آشکار خداوند است. یک وقت می‌گوییم الله کریم، یک وقت می‌گوییم الانسان کریم؛ اگر این به عنوان وصف برای انسان ذکر شود، می‌گویند این اسم برای اخلاق و

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲. مفردات، ص ۷۰۷.

افعال محموده‌ای است که از انسان آشکار می‌شود؛ یعنی تا زمانی که آشکار نشده، کریم نمی‌گویند. آن افعال و اخلاق محموده‌ای که آشکار می‌شود، با عنوان کرم معرفی می‌شود.

اینجا باز یک تفاوتی بین اتصاف خداوند به وصف کرم و اتصاف انسان به وصف کرم، قائل شده است. این هم تأثیر دارد؛ انسانی که به وصف کرم متصف شود، ممکن است این وصف از انسان زائل شود. یعنی می‌شود فصلی و موسمی؛ نمی‌توانیم بگوییم زوال ناپذیر است. یک وقت کسی ادعا کند که این در او ملکه شده و زوال ملکه در انسان واقعاً کار سخت و مشکلی است، ... بله، یک کسی ممکن است یک ملکه‌ای را از دست بدهد، یعنی اینطور نیست که بگوییم محال عقلی است؛ شدنی است، منتها خیلی مقدمات لازم دارد.

ثمره کلام صاحب مقایس و صاحب مفردات

این دو قول در تقسیم کرامت به ذاتی و اکتسابی مؤثر است اینگونه که اینها کرامت را معنا کرده‌اند، آیا آن تقسیم می‌تواند صحیح باشد؟ کرامت می‌تواند مقسم برای این دو قسم باشد؟ این البته به نوعی وابسته به این است که ما ذاتی را اینجا به چه معنا بدانیم؛ چون اینجا یک خلط‌هایی صورت گرفته است. گاهی ذاتی را یک جوری معنا کرده‌اند، به اینکه اساساً امکان تغییر در آن نیست. بعد یک جا به گونه‌ای معنا کرده‌اند که تغییر آن را پذیرفته‌اند. مثلاً مرحوم علامه محمد تقی جعفری یکجا به گونه‌ای معنا می‌کند که کرامت ذاتی تغییر ناپذیر است؛ یک جای دیگر می‌گوید کرامت ذاتی قابل تغییر است. حالا این را بعداً ذکر خواهم کرد. ...

به هر حال نه تنها طبق تعریف راغب، بلکه طبق تعریف معجم مقاییس اللغة این امر مشکل است وقتی ما کرامت را به انسان و اخلاق او نسبت بدهیم؛ البته او می‌گوید هم نفس انسانی می‌تواند شریف باشد و هم اخلاقش؛ این تفکیک را صورت داده است. ... یک وقت ما می‌گوییم انسان کریم است، یعنی نفس انسانی کرامت دارد، شرافت دارد ... همه دعوا سر همین است؛ طبق نگاه کرامت ذاتی، انسان ولو مجرم، ولو معصیت‌کار، ولو خیانت‌کار، شرافت دارد؛ همه مسئله همین است. نظر شما بیشتر به کرامت اکتسابی است. می‌گوید انسان اصلاً آدم کشته، فرض بفرماید یک جنایتکار بزرگ است؛ شما فقط متناسب با جرم او و جنایت او حق داری او را مجازات کنی؛ مجازات متناسب با جرم، هیچ اشکالی ندارد؛ این منافات با شرافت او ندارد. چون او خودش این شرافت را از خودش سلب کرده است. اگر این شرافت ذاتی باشد، معنا ندارد که بگوییم انسان آن را از خودش سلب کرده است. اینها می‌گویند اگر شما از این محدوده جنایت و جرم او پاید را آن طرف‌تر بگذاری، زائد بر آن مقداری که باید مجازات شود، یک تزییقی یا تحقیری نسبت به او ایجاد کنید، این جایز نیست؛ چرا؟ چون انسان کرامت دارد. پس به عقیده برخی این کرامت و شرافت در واقع مربوط به انسان است، فارغ از عقیده و مذهب و حتی خطاکار بودن. اگر ما گفتیم خود انسان شرافت دارد، این یعنی چه؟ یعنی انسان با قطع نظر از اخلاق و افعالش، شرافت دارد. الانسان بما هو انسان ... ابن فارس می‌گوید «له بابان احدهما شرف فی الشیء فی نفسه»؛ این شامل نفس الانسان هم می‌شود؛ این اصلاً کاری به اخلاق و فعل و ملکات شخص ندارد. یا می‌گوید شرف فی اخلاقه، فی خلق من الاخلاق؛ می‌گوییم رجل کریم؛ اینجا این کرامت را داریم به اخلاق او نسبت می‌دهیم. یعنی او را متصف به کرامت می‌کنیم، به خاطر اخلاقش، به خاطر افعالش، اخلاق پسندیده. ...

بعضی‌ها می‌گویند به خاطر عقل است، بعضی‌ها می‌گویند به خاطر فطرت است، چندین مینا ... آنها مبانی است که باید بررسی کنیم ... عقل، اراده، اختیار، حالا باید ببینیم آیا آنها درست است یا نه. ...

سؤال:

استاد: کاری به انسان ندارد؛ چون می‌گوید شرف فی الشیء فی نفسه؛ می‌گوید خود شیء دارای شرافت است و من الاشیاء الانسان. اگر اینطور بگوییم، می‌توانیم کرامت را به خود انسان نسبت بدهیم، یک وقت به انسان به خاطر اخلاقش. حتی دومی هم فقط مربوط به انسان نیست؛ فرس کریم، این یک فعل است. نبات کریم، یک گیاهی که مثلاً خیلی میوه بدهد و خیلی فایده برساند، می‌گویند نبات کریم یا فرس کریم ... آن که نسبت به صاحبش ... یعنی فعل محمود مختص به انسان نیست و شامل غیر انسان هم می‌شود. یعنی هم باب اول و هم باب دوم مختص به انسان نیست و یک معنای عام دارد. آن چیزی هم که راغب گفته، راغب یک تفصیلی بین انسان و خدا داده، که این اگر به خدا نسبت داده شود به چه معناست ... چون بیشتر به الفاظ قرآن و روایات توجه دارد، هیچ بعید نیست که بیشتر نظرش به موارد استعمال در مآثور باشد. لذا ما آنچه که از مفردات نقل می‌کنیم، بیشتر جنبه تأیید دارد تا بخواهد مورد اعتماد قرار بگیرد.

نتیجه

علی‌أیحال معنای لغوی کرامت، شرافت، بزرگی، مقام، منزلت، اعتبار، حیثیت، است. اینها همه تقریباً به یک معنا می‌آید. اینکه ما بیابیم یک لفظی را به ضدش معنا کنیم، این هم خیلی مناسب نیست بلکه می‌تواند کمک کند ولی کامل نیست؛ می‌گوییم شرافت و بزرگی در مقابل پستی و فرومایگی. بله، عزت به چه معناست؟ می‌گوییم در مقابل ذلت؛ این برای تقریب به ذهن خوب است ولی خود عزت یعنی چه؟ آن کمک می‌کند به فهم معنا. بنابراین معنای کرامت معلوم شد که به معنای شرافت است؛ یک معنای شامل و عام دارد؛ می‌تواند هم به خود شیء نسبت داده شود و هم به اخلاق و افعال محموده. یعنی این ظرفیت در لفظ کرامت هست؛ این مهم است؛ ما اصلاً برای کرامت این وسعت مفهومی را قائل شویم که توان تحمل هر دو جهت را داشته باشد.

«والحمد لله رب العالمین»